

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۲۸ در مسیر والدگری

مدرس: سرکار خانم نیلچی زاده

مخاطب خاص ما در حیطه والدگری، بانوان هستند. می خواهیم بدانیم چطور می توانیم یک «مامانِ مامانی» یا به تعبیری یک مامان دلپسند باشیم. به عبارت دیگر، می خواهیم مامان بودنمان «مامان تر» شود. این یک بحث معرفتی است که در حیطه های عملی هم کارکرد دارد. گاهی اوقات ما اسم را به عنوان صفت استفاده می کنیم. مثلاً وقتی مردی هنر مردانگی اش کامل باشد، می گوییم خیلی «آقا» است. «آقا» اسم است. اگر ما «خیلی» را کنارش می گذاریم، این بدان معناست که آن را صفت تلقی کرده ایم. از این رو، «مرد» بودن، هم صفت و هم اسم تلقی می شود.

در حیطه «خانم» بودن هم همین گونه است. «خانم» اسم است. ولی «خانم» بودن در حقیقت صفت است. در حیطه «مامان» بودن هم همین طور است. در واقع «مامان» اسم است. به طور مثال، شما می گوید «مامان»، «بابا» و «خواهر»؛ شما اسم گذاشته اید. اما اسم چگونه صفت می شود؟ زمانی که بتوانید برایش «تر» و «ترین» به کار ببرید. پس ما می توانیم «مامان تر» یا «مامان ترین» شویم. اگر «مادر» همه مومنین، به استناد قرآن، زنان حضرت ختمی مرتبت - محمد مصطفی (ص) - باشند که «ام المومنین» تلقی می شوند، در راس تمام ام المومنین ها حضرت خدیجه کبری (س) قرار دارند که پاداش مجاهدت ها و همراهی هایشان در شراکت با امور رسالت، عینی، محسوس و ملموس عطا شده است. این پاداش مجاهدت، نور حضرت زهرا (س) است. خداوند ان شاء الله هنر «مادر» بودن را در وجودمان کامل و تمام عیار کند.

با عنایت به این مطلب - که ما می توانیم «مامان تر» یا «مامان ترین» شویم - نیاز داریم که مهارت های لازم

را کسب کنیم. گفتیم در قالب دو الی سه بخش، این بحث تربیتی را باید مورد توجه قرار دهیم:

❖ مهارت های بینشی و نگرشی

❖ مهارت های رفتاری (حیطه ی کنش، واکنش، روش و منش)

❖ مهارت های معنوی

این سه مورد، می تواند به ما کمک کند که به شکل ویژه، این قدرت و قابلیت را پیدا کنیم که «مامان تر» یا «مامان ترین» شویم. تمام بحث هایی که طی زمان گذشته با یکدیگر داشتیم، برای به دست آوردن همین قابلیت ها بود. تقریباً می توان گفت از هر سن و از هر سه نوع توانمندی استفاده کردیم. گفتیم برای اینکه بتوان برای بچه ها نفوذ کلام داشت باید:

❖ فرمول «رفاقت» را جدی بگیریم.

❖ سوره «لقمان» را تلاوت کنیم.

گفتیم در تلاوت ها و قرائت دعاها و قرآن (قرآن ساعد و نازل) سعی کنیم نفسمان را قبل از اینکه با کلامان آمیخته شود و در حالیکه هنوز «نور» است، به آب، غذا یا یک چیز شیرین بدمیم. با این کار، در حقیقت آن نوری که از دهانمان خارج شده را در یک شیء مادی ذخیره می کنیم. این نور، می تواند وارد سلول های فکر، دل و جانمان شود. به عبارت دیگر، از طریق ماده، وارد مکانیسم طبیعی و متابولیسم هویتی ما شود.

پس خواندن سوره «لقمان» مهارت معنوی و رفاقت، مهارت رفتاری است. اما در راس آنها مهارت «بینش و نگرش» است. در مهارت «بینش و نگرش»، من در حقیقت، نگاهم را به مسئله عوض و اصلاح می کنم. به اصطلاح، این مهارت اصلاح «دید» است. مثلاً کسی به چشم پزشکی رفته و پزشک به او عینک تجویز می کند. پزشک، مشخص می کند آن شخص به چه درجه ای از عینک احتیاج دارد. به اصطلاح تعیین می کند که این عینک برای اصلاح دید (دور یا نزدیک) است.

ما همه در سبک زندگی به «اصلاح دید» نیاز داریم. اصلاح دید نزدیک، شامل اصلاح دید خانواده است. مانند خانواده خودم و همسر، خودم و بچه هایم، خودم و مادرم، خودم و مادرش. اینها آدم‌هایی هستند که ما شب و روزمان را با آنها سپری میکنیم. اما خیلی مواقع، در حقیقت متوجه نمی‌شویم که در حق عزیزترین عزیزان خودمان چه اشتباهی میکنیم؟ می‌توانیم با یک کار ساده زمینه توفیق را برای خود و آنها فراهم سازیم. چه بسا این کار، راحت و سهل است. همانگونه که شما به راحتی، نوشته ای را که نمی‌توانستید بخوانید یا نخ‌ری را که نمی‌توانستید سوزن کنید، با کمک عینک می‌توانید خوب و واضح ببینید. (البته این حال کسانی است که پیرچشمی دارند.)

در حیطه نزدیک بینی و در حوزه مهارت‌های خانواده یکی از مشکلات اصلی این است که به «اصلاح دید نزدیک» نیاز داریم. به عبارت دیگر، این خطاست که من فکر می‌کنم بچه ام همیشه «بچه» است. بچه‌ی من، دیگر بزرگ شده است. اساساً برای اینکه بچه ما بزرگ شود، باید در حیطه‌های خاص او را بزرگ ببینیم؛ در حالی که اگر در بعضی از حیطه‌ها او را بزرگ ببینید، خطرناک است. این مطلب مهمی است. یکی از فرمول‌های بنیادی که لازم است بیاموزیم این است که هر مهارتی که می‌آموزیم، آن را در حیطه خاص خودش مورد استفاده قرار دهیم. در حقیقت، مانند آشپزی و کدبانوگری است. اگر یک جزئی از کدبانوگری کم یا زیاد شود، یا زمان و مکانش عوض شود، نتیجه برعکس می‌شود. برای مثال، شما می‌خواهید مربایتان شکرک نزند. اگر کم شکر بریزید، کپک می‌زند. برای اینکه کپک نزند، آنقدر شکر می‌ریزید که شکرک می‌زند. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». این خوب است که تعادل را رعایت کنید. مثلاً مربای توت فرنگی با پوست پرتقال فرق می‌کند. هر کدام، فوت کوزه‌گری دارند. این را به عنوان مثال عرض کردم. من باید بدانم بلوغ دخترم با بلوغ پسر فرق دارد. هر دو مربا هستند. هر دو به سن بلوغ رسیده‌اند. اما پسر من، رفتار پرخاشگرانه و دخترم رفتار وارفتگی دارد. نسبت به خیلی از کارهای ساده باید جرثقیل او را کمک کند، تا بلند شود. بنابراین، لازم است فوت کوزه‌گری را در ارتباط با این دو نوجوان یاد بگیریم.

مفهوم این آیه: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» یعنی عدالت داشته باشید. اینجا مقصود از عدالت، عدالت هویتی است یعنی همان تعادل شخصیتی، تعادل رفتاری و تعادل در نگاه. این تعادل که ایجاد می کنید، راه میانبری است که اتفاقات عجیبی را در زندگیتان رقم می زند. پرسش شما این خواهد بود: «تقوا؟ تقوا که چیز عجیبی نیست.» قرآن در مورد «تقوا» فراوان سخن گفته است. این موضوع در قرآن با تقاضا مطرح میشود. خیلی عجیب است. خداوند می فرماید تنها آدمهای با تقوا خوشبخت می شوند. خداوند اعلام می کند که شما تنها در مدار «تقوا» می توانید از فضیلت قرآن بهره مند گردید. می فرماید: «هَدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ» خداوند اعلام می کند که: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ» یعنی هر کس می خواهد نزد خداوند «عزیزدانه تر» شود، باید به قاعده «تقوا» تن در دهد. خداوند آنجا که می گوید این راه میانبر است، دوباره دستور «تقوا» میدهد که از خدا بپرهیزید: «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ». این به چه معناست؟ یعنی آن کسی که قرار است حساب و کتاب اعمال ما را انجام دهد، همان کسی است که شاهد کارهای ما بوده است. او همان کسی است که از حال دلما، فکرمان، احساسمان و اندرون وجودمان - که ما به آن بی توجهیم - باخبر است. زمانیکه فرزندم را توبیخ می کنم، در حقیقت با اینکار تشفی می یابم. به عبارت دیگر، چون حالمان خراب است، دوست داریم بی اختیار سر یکی خالی کنیم. حال که کودک کار اشتباهی انجام داده است فرصت فراهم است تا خود را خالی کنیم. به عبارت دیگر، تحمل نداریم که در مقابل کودک کوتاه بیایم. این در حالی است که اشتباه کودک در حد و اندازه ای نبود که داد و فریادی اینچنین پاسخ آن باشد. چه کسی این را می داند؟ خداوند. خداوند از تو خواهد پرسید که چرا با فرزندت اینچنین برخورد کردی؟ دلت از جای دیگری پر بود چرا خشم خود را به فرزندت نشان دادی؟ من روی «فریاد زدن» تاکید می کنم. این جلسه چهارم و پنجم هست که بحث «فریاد زدن» مامانها را در خانه، مرکز توجه قرار داده ام. متأسفانه بین خانم های تحصیلکرده «فریاد زدن» زیاد رخ می دهد. یعنی مامانهایی که تحصیلکرده اند، فکر می کنند همین که فرزندشان را کتک نمی زنند، سیخ داغ نمیزنند، گوشش را نمیپچانند، فلک نمی کنند یعنی تنبیه بدنی نمی کنند - چون می دانند اینکار از لحاظ اجتماعی قبح بالایی دارد - پس رفتار خشنی با او

ندارند. بعضی از افراد گمان می‌کنند همین که به زشتی این افعال، گرفتار نیستیم و چنین جنایتی نمی‌کنیم و مبتلا به کودک آزاری نیستیم، کافیهست. ما با «فریاد» به کودک می‌آموزیم که کار زشت نکند و حرص ما را در نیاورد. چه کنیم اگر سر او «فریاد» زنیم؟

در حقیقت، می‌توان گفت مادرهایی که به اصطلاح روشنفکر و تحصیلکرده هستند، «فریاد» زدن را نوعی تربیت «لاکچری» قلمداد می‌کنند و این یعنی فاجعه. یعنی گمان می‌کنند «فریاد» من بر سر کودک بلایی سر او نمی‌آورد. قبلاً گفتیم که «فریاد» زدن شکستن دیوار صوتی امنیت عاطفی کودک است. امنیت عاطفی، کودک را تبدیل به یک کودک «سرمایه دار» می‌کند، او را «عزیز دردانه» می‌کند. اما «فریاد» زدن این امنیت را خدشه دار می‌سازد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» خداوند دوست ندارد کسی «فریاد» بزند. هیچکس حق ندارد فریاد بزند، جز کسی که به او ظلم شده و راهی جز فریاد زدن ندارد. آنجا عیبی ندارد فریاد بزند. چون چاره دیگری جز فریاد زدن ندارد.

مادری که در خانه فریاد می‌زند - قبلاً اشاره کردیم چنین مادری کودک درون خودش را باید بازنشاسی کند تا بتواند مادر بهتری باشد - در حقیقت، با فریادهایش، فریادهایی که قبلاً سرش زده شده را تخلیه می‌کند. این باز می‌گردد به کودکی مادر. مادر در حوزه روابط با همسرش اگر به اختلال‌هایی در زمینه مسائل جنسی، عاطفی، روحی و رفتاری روبرو شود بخشی از رفتارش به «خشم» فرو خورده او باز می‌گردد. کجا می‌تواند خود را تخلیه کند؟ با «خشونت» با کودکش. هر چه کودک در پاسخگویی ناتوان تر باشد راحتتر می‌توان سر او «فریاد» کشید. بچه ای که میتواند مشت بزند، لگد بزند، خراب کند، جیغ بزند، از خانه برود، ما خیلی راحت نمی‌توانیم سر او «فریاد» زنیم. چون از عواقبش می‌ترسیم. اما بچه ای که زیر هفت سال است، یا بچه ای که زیر ۱۰ سال است متأسفانه زیاد سرش فریاد زده می‌شود. چون فکر می‌کنیم که با فریاد می‌توانیم او را متوجه اشتباهش کنیم. لازم است در این موضوع به صورت جدی تأمل کنیم.

نوع نگاه ما به مسئله خیلی مهم است. یعنی هر چه نگاهمان به این مسئله را اصلاح کنیم، یعنی اصلاح دید داشته باشیم کار ما آسانتر میشود. یکی از آن چیزهایی که به ما اصلاح دید می دهد، این آیه از قرآن کریم است که می فرماید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» بر شما باد خودتان. یعنی یک مامان وقتی میتواند «مامانتر» شود؛ وقتی میتواند «مامانترین» باشد که نسبت به عیب های خود، حساس و دقیق باشد و بداند که در دنیا و آخرت باید نسبت به مسئولیت خود در قبال فرزندانش پاسخگو باشد.

هراندازه در خوبی هایمان بیشتر رشد کنیم و کمالات شخصی و شخصیتی بیشتری بدست بیاوریم، «مامانتر» می شویم. یعنی اگر شما یک خانم دکتری، اگر یک خانم مهندسی، اگر یک کارمندی، اگر یه کارگری، اگر یک خانم خانه داری؛ هرکسی که هستی، واجد هر شغل یا موقعیتی اجتماعی و سیاسی که هستی، اگر نتوانستی «مامان تر» شوی، یعنی اصلاً به اصلاح خودت نرسیده ای. در واقع، مانند کسی هستی که در مزرعه دیگری دانه کاشته، آبیاری کرده، اما موقع برداشت محصول که می رسد، حاصلی نصیب او نمی شود.

مادرهایی هستند که شاغل اند، دنبال جاه طلبی های علمی خودشان اند، دنبال جاه طلبی های سیاسی، اجتماعی و شغلی خودشان هستند. اما دست آخر، حسرتی عمیق بر دل آنها باقی می ماند. آنها آرزو می کنند ای کاش! سال هایی که به دنبال این جاه طلبی ها بودند، کسی به آنها می گفت که مهمترین سرمایه زندگی شما، فرزندانان هستند، فرزندانانی که امتداد هویتی شمایند؛ به داد آنها برسید، برای آنها وقت بگذارید. «وقت گذاشتن» جزء قوانین «رفاقت» است. این امر، باید برای ما به یک «اصل» تبدیل شود. اگر در دنیای شبه مدرن امروز به دروغ به شما می گویند: «چرا خودت را خدمتگزار دوتا الف بچه کردی؟» یا «برو به درس، به کار و مشغله خود پرداز!»، آنها در حقیقت درصددند «مامان» بودن شما را - که کمال یک زن هست - از شما سلب کنند. از چالشهای مهمی که اکنون در دنیا مطرح هست - و مستکبرین آن را به صورت جدی دنبال کرده و در صدد اجرای آن هستند - این است که از هویت مادر «قداست زدایی» کنند. در

همین راستا، طرح آوردن سگ به جای بچه، آوردن سگ به جای همسر، ازدواج های غیر متعارف و شیطانی و نفسانی همه و همه برای این است که قداست هویتی خانواده از بین برود و در نتیجه، اصل «مادری» را حذف کنند.

با این وصف، باید گفت: «علیکم انفسکم». ای مادر خوبی که در منزل زحمت فراوانی می کشی؛ غذا می پزی، نظافت می کنی! ای مادری که نگران درس آنلاین و آفلاین فرزندت هستی! آیا به همان اندازه، به این فکر می کنی که این اواخر که کلاسهای فرزندت آنلاین شده اخلاقت بدتر شده است؟ من این را مکرر عرض کرده ام و باز هم تکرار می کنم و حتی حاضریم با مخالفان، مناظره علمی کنم و آن این است که: اگر قرار است درس خواندن آنلاین بچه ها در این سالهای کرونایی موجب شود که شما آدم بداخلاقی شوید- حاضری زدن سر صبح تا نقاشی و علوم و حساب و هندسه و درس های دیگر تا املا و انشا و فیلم و عکسی که باید بگیرند و بفرستند شما را بداخلاق تر کند به طوری که بچه معلم دارد ولی مامان ندارد، ناظم دارد ولی مامان ندارد و... تو را به خدا یک سال قید درس بچه تان را بزنید. فکر کنید یک سال دیر تر به دنیا آمده در این یک سال به او مهارت های زندگی یاد بدهید و برای او وقت بگذارید، تا نه بچه به عذاب باشد نه خودتان. این یک زنگ خطر است.

این از چه چیزی حکایت می کند؟ از این که ما در این سیستم، با یک نوع آسیب عمیق مواجه ایم. یک آسیب عمیق جدی که «مامان ها» را در این حیطة تحت الشعاع قرار داده است. توقع ما از آموزش پرورش خیلی بیشتر از این بوده است. آموزش و پرورش، می بایست به صورت هوشمندانه به این آسیب می پرداخت. پس از یک دهه تحقیق، آسیب های فضای مجازی آموزشی روشن خواهد شد. آمارها به شما خواهند گفت که مثلاً در فلان کشور خودکشی بین دانش آموزان زیاد شده است یا رفتارهای ناپهنجار ضد اخلاقی و پرخاشگری افزایش یافته است. اینها اخباری است که کمابیش از منابع مختلف می شنویم. بحث اصلی این هست که «چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟!»

پس من به عنوان «مامانی» که می‌خواهم «مامان تر» و «مامان ترین» شوم می‌بایست رشد هویتی خود را بشناسم. مهم نیست که من در چه رشته‌ای درس خوانده‌ام، مهم نیست که من بیرون از خانه چه نوع تعامل اجتماعی دارم، آیا شغل من تمام وقت است یا پاره وقت؟ آیا نوع تعاملم با فعالیت‌های مجازی گره خورده است؟ یا نه به لطف خدا خانه دار تمام عیار هستم؟ باید گفت در تمام این حیطه‌ها مهم نیست که من چه جایگاهی دارم. این را به منزله بهشت آرزو، یک اتوپیا، یک مدینه فاضله، برای مامان‌هایی می‌گویم که می‌خواهند رشد هویتی داشته باشند: مهم این است که هر کدام از این توانمندی‌های علمی، رفتاری، اقتصادی و اجتماعی موجب شود من «مامان» مهربان‌تری باشم. «مامانی» که جلوی خشم اضافی‌اش را بگیرد. اینجاست که این هویت من ارزشمند می‌شود. مثلاً من قبل اینکه لیسانس بگیرم آنقدر «مامان» خوش‌برخوردی نبودم، الان که لیسانس گرفته‌ام خیلی خوش‌برخوردتر شده‌ام. الان که فوق‌لیسانس گرفته‌ام، خیلی با اخلاق‌تر شده‌ام، با بچه‌ها هم خیلی رفیق‌تر شده‌ام، الان که دکترا دارم به گونه‌ای بچه‌هایم با من انس دارند که نه تنها مشکلات خودشان، بلکه مشکلات دوستانشان را هم به من می‌گویند و ما با هم مشکلات را حل می‌کنیم. ما دائم در تعامل دو طرفه ایم. این را به عنوان یک بهشت آرزو می‌گویم، به عنوان یک مدینه فاضله (اتوپیا) برای مامان‌هایی که هرچه رشد هویتی پیدا می‌کنند در سایر ابعاد شخصیتی‌شان مامان‌تر باشند.

این امر کی امکان‌پذیر است؟ وقتی یقین کنیم که بچه‌ها خود ما هستند اما خود ما نیستند. یعنی بچه‌ی من، خود من است اما خود من هم نیست. در حقیقت، فرزند امتداد شخصیت من است. شباهت من و او تنها در رنگ چشم و جنس مو و دندانش به من نیست بلکه او جهت اخلاق‌های پیدا و پنهانش، از جهت روحیاتش، کشش‌ها و میل‌هایش، من است اما در یک ورژن جدید. به تعبیری دیگر، هر فرزندی یک ورژن جدید از من ماست، من ما، نه من من، من ما. برخی اجزایش مال من است و برخی اجزایش مال پدرش است. آدم‌هایی که تعداد فرزندانشان بیشتر است «من‌های گسترده‌تری» دارند. سوای بهره، برکت و نوری

که به دست می‌آورند، در بازشناسی خودشان، در رفتارشناسی و اصلاح خودشان آینه‌های پیش روی جدی تر و دقیق تری دارند.

هر بچه یک آینه تمام نما از ویژگی های من و همسر من است، برای همین است که تربیت بیست سال قبل از ازدواج شروع می شود. یعنی از زمانی که کسی در دوره فرزنددی خودش است، سنگ بنای والدگری اش چیده می شود. بنابراین ما به هر اندازه خود مراقبتی را بیشتر کنیم در حیطه نگرشی و بینشیمان وارد این نگاه می شویم که: «خانواده تو از تو جدا نیستند». شاهد این حرف آیه قرآن است «...قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...» ای کسانی که ایمان آورده اید خودتان را و خانواده تان و اهلتان را از آتش دوزخ حفظ کنید که آتشگیره آن مردم است و سنگ.

شاهد ما این قسمت از آیه است. «أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ». خودتان و خانواده تان. یعنی کسی نمی تواند بگوید خانواده من به من چه. این اصطلاح «به من چه» را توضیح بدهم، کجا اجازه داریم بگوییم به من چه و کجا اجازه نداریم؟ وقتی می توانم بگویم به من چه که واقعاً مسئولیت دیگران را به عهده گرفته باشم. معمولاً مامان ها بلد نیستند به خودشان بگویند «به من چه». شدت مسئولیت پذیری مادر، از او «به من چه های به موقع، با ارزش و رشد دهنده» را می گیرد. هر موقع قرار است من مسئولیت همسر یا بچه ام را طوری به عهده بگیرم که آنها از مسئولیتشان فارغ البال بشوند باید بگویم «به من چه». یعنی زمانی که آنها مسئولیت خودشان را روی دوش شما رها می کنند، چون می بینند شما مسئولیت آنها را انجام می دهید.

شما از اول، مسیر را اشتباه رفته اید. از اول راه، شما باید همراه مسئولیت خودتان کمی هم «به من چه» می گفتید. اگر این گونه عمل کردید باید درمان کنید. خود شما از جایی که می شود و کمتر آسیب می رساند بیش باری مسئولیت را از دوش خودتان بردارید.

کسانی که دچار بیش باری مسئولیت هستند، ناراحتی اعصاب و بیماری‌های روان‌تنی (سایکوستامیک) می‌گیرند و غیر از دوره‌ی محدود که تحت فشار هستند به نتیجه‌ای که موردنظرشان هست هم نمی‌رسند. مثلاً الان پسر من ۱۴ ساله شده و در سن بلوغ است، من از قبل با او کار کرده‌ام ولی آن کارآمدی‌های لازم برای او ایجاد نشده است. بچه من نسبت به نمازش سهل‌انگاری می‌کند و من ناراحت، عصبانی و دلخورم که این بچه چرا این طور شده؟! چرا نسبت به نمازش سهل‌انگاری دارد؟! این موجب می‌شود که من از تمام اهرم‌های فشار به شکل غلط استفاده کنم تا بچه ام نمازخوان بشود یا به او باج می‌دهم: اگر نمازت را بخوانی فلان چیز را برایت می‌خرم و دیگر موارد آسیب‌رسان. در شیوه‌تنبیه می‌گویم اگر نمازت را نخوانی از فلان چیز یا فلان جا رفتن محروم می‌شوی. از اول اذان تا آخر وقت، من مادر دائم چشمم به این است که آیا بچه‌ام نمازش را می‌خواند یا نه! در آخر هم با عصبانیت می‌گویم: «تو که آدم نیستی! الان وقت نماز خواندن است؟!» در حقیقت علت پرخاشگری و بدخلقی من بیش‌باری مسئولیت است.

سوال: یعنی من در قبال نماز بچه‌ام بگویم: «به من چه»؟

جواب: نه شما در مورد نماز بچه‌تان حق ندارید بگویید «به من چه».

برای این که بچه‌تان نمازگزار شود به جای این که نمازخوان شود، لازمه اش این است که شما یک مقدماتی را ایجاد کنید. برای این که فرزندتان وسط راه جا نماند لازمه اش این است که ارزش افزوده‌ی فکری و رفتاری در او ایجاد کنید، بن‌مایه‌هایش را قوی‌تر کنید و به او تلنگر بزنید. این سه کار با کارهای شما زمین تا آسمان فرق می‌کند حالا دوباره این موضوع را از این نگاه هم مرور می‌کنیم: بچه من از اول اذان بی‌کار بوده، جلوی تلویزیون نشسته، ساعت پنج و شش عصر است و هنوز نماز نخوانده است. من هم از اول اذان تا حالا دارم حرص می‌خورم. حالت اول که سرزنش و طعنه است که به جای اصلاح، آسیب‌رسان است.

اما در حالت دوم من باید به خودم بگویم «به من چه». بچه من مکلف به نماز است. تکلیف نماز او به دوش من نیست. تکلیف من آگاهی و توانمند کردن و دعا کردن دائم برای اوست. باید به خودم بگویم الان که بچه من به قصه‌ی نمازش بی توجه است آیا من نماز را به او درست معرفی کرده‌ام؟! یعنی من رفتار خودم را در قبال فرزندم چک می‌کنم. مثل این که وقتی شما در ماشین سالم می‌نشینید و آن را روشن می‌کنید ولی روشن نمی‌شود؛ شما انواع چیزهایی که در روشن شدن ماشین مؤثر است را چک می‌کنید تا علت را بیابید. بچه‌ای که در خانه علنی تارک الصلاه یا کاهل نماز است، من به عنوان مادر باید از خودم سوال کنم آیا توانسته‌ام به او حقیقت نماز را نشان بدهم؟ معنی این سوال سخنرانی برای بچه نیست. البته می‌توان از آموزش‌های رسمی برای یاد دادن به او استفاده کرد اما این کار نشان‌دانی نیست. نشان دادن، الگوی عملی شدن است. اگر می‌خواهید نماز در زندگی فرزندتان جدی شود باید نماز در زندگی شما و پدرش جدی شود.

حالا اگر بگویید نماز در زندگی من و همسر من بسیار جدی است ولی نمی‌دانم چرا این بچه نسبت به نمازش این‌گونه است؟! شما که نمازتان اول وقت است، چقدر زمانی که در زندگی به مشکل مهمی می‌رسید نماز می‌خوانید؟ منظورم این است دختر یا پسر من در زندگی من و پدرشان (اگر خدایی نکرده پدر اهل نیست در من مادر) به طور علنی واضح ببینند اگر مشکلی برای ما پیش آمد می‌رویم سجاده را باز می‌کنیم و نماز می‌خوانیم و بعد از نماز هم اخلاقمان بهتر می‌شود و هم فکرمان باز می‌شود و ایده‌های بهتری برای حل مسئله پیدا می‌کنیم.

اگر می‌خواهیم فرزندمان اهل نماز شود، داد زدن، سرزنش کردن، نق زدن و محروم کردن راه چاره اش نیست. راه چاره اش این است که نماز در زندگی ما جدی شود. قرار نیست من در حیطة‌ی رفتاری با بچه‌ام با خشم و غضب و قهر وارد شوم. البته وقتی یقین کنم که بچه‌ام حقیقت نماز را فهمیده و حقیقت آن را هم چشیده اما الان از سر تنبلی یا از طریق دوست بد یا انس‌های نامناسب با نمازش دچار چالش منفی شده و

در مدار شیطان قرار گرفته، در این موارد به من مربوط است، اما اگر بچه من می‌داند، می‌تواند و نمی‌خواهد مهم این است که من در این حیطة با قانون رفاقت وارد شوم. ما هیچ وقت برای رفیقمان قاعده‌های اجباری قائل نیستیم. اگر بخواهیم جایی در دوستی کاری را اجبار کنیم، آنقدر محبتمان را در دلش محکم می‌کنیم که اگر دوستمان را اجبار یا تهدید کنیم (البته که این تهدید عاشقانه است. یعنی آن قدر محبت و دلسوزی صمیمانه، آنقدر استقلال همراه با آزادی حقیقی برای او قائل بودیم) و اگر یک جایی به او بگوییم: «می‌زنمت» معلوم می‌شود که او را خیلی دوست داریم که این حرف را می‌زنیم.

مثالی می‌زنم خدمتتان: در فیلم «بایسکل ران» مخملباف شخصیت اصلی داستان هفت شبانه روز باید متصل دوچرخه سواری بکند تا بواسطه مسابقه پول درمان همسرش نصیبش شود. در این فیلم یک صحنه ای وجود دارد و آن این است که یکی از زمان‌هایی که آن شخص از شدت خواب می‌خواهد از دوچرخه بیفتد؛ پسر کوچکش سوار دوچرخه می‌شود و با پدر حرف می‌زند تا پدر نخوابد. هزار و یک کار انجام می‌دهد آب روی صورت پدر می‌پاشد. انواع روش‌ها را انجام می‌دهد تا این که زحمات پدر از بین نرود. آخر سر هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید. حتی بایسکل ران (شخص اول) برای این که در اثر بی‌خوابی چشمش بسته نشود، کنار پلکش چوب کبریت می‌گذارد که چشمش باز بماند ولی باز مؤثر نیست. نهایت قصه و اوج عاطفی قصه زمانی است که پسر نوجوان برای حفظ زحمات پدر مجبور می‌شود به صورت پدر سیلی بزند. چپ و راست سیلی می‌زند که پدر بیدار بماند و هم زمان خودش اشک می‌ریزد. در این قصه در حقیقت آن سیلی زدن در اثر عشق است و این عشق درک می‌شود. این سیلی از سر خشم نیست. این سیلی از هر نوازشی شیرین تر است. ما هم اگر در قبال بچه‌هایمان این نوع رفتار را داشته باشیم، قاعده‌ی رفاقتی که گفتیم را اجرا کنیم، قطعاً مؤثر خواهد بود.

پس چه مواقعی ما باید به خودمان بگوییم «به من چه»؟ مواقعی که من می‌خواهم وظایف بچه‌ام را انجام بدهم. مثلاً می‌گویم: وای! ببین دیکته‌ات عقب افتاده است. بده به من تا بنویسم و فوری عکسش را برای

معلمت بفرستم. الان شما باید به خودت بگویی: «به من چه» باید بگویم: دیکته‌ات را نفرستادی معلمت تویخت می‌کند. شاید بگویند نه او را تویخت نمی‌کنند، من بیچاره را تویخت می‌کنند. شما باید اعلام بکنید که من به بچه ام گفته ام که درسش را بنویسد، زمینه اش را فراهم کرده ام، امکاناتش هم هست ولی گوش نداده است. مهم این است که بچه شما بداند هر عملش چه اثری دارد. ما یک وقت‌هایی زیر بغل بچه هایمان را می‌گیریم مثل این می‌ماند که دور از جان هر چه زیر بغل فرد مست را بگیری بیش تر تلوتلو می‌خورد.

اما چه موقعی «به من چه» مثبت بگوئیم نه انکاری؟ «به من چه» مثبت زمانی است که حضور ما مفید و مؤثر است و اتفاقاً این مسئله مربوط به ماست. یعنی حیطة امر به معروف و نهی از منکر که معمولاً به خودمان می‌گوئیم «به من چه». در حقیقت داریم انکار می‌کنیم. به من چه که این آدم الان دروغ می‌گوید. به من چه که این آدم مال مردم را برمی‌دارد یا تخریب می‌کند. به من چه که سری که درد نمی‌کند را بیخودی دستمال می‌بندم. ما در حیطة امر به معروف و نهی از منکر وظیفه مان «به من چه» اثباتی است. در جایی که اثر معکوس دارد مثلاً فرد اشتباه خودش را می‌داند و ما هم اگر بخواهیم ورود کنیم دیگر برعکس می‌شود؛ آن جا «به من چه» انکاری است.

پرسش و پاسخ

سوال اول:

پسر ۱۱ ساله ای که کلاس پنجم است وقتی کلاسش ساعت ۱۰ صبح تمام می‌شود تند تند تکالیفش را انجام می‌دهد و با دوستانش برای دوچرخه سواری یا فوتبال بازی بیرون می‌رود. مدام دوست دارد بیرون از خانه باشد و بازی کند. وقتی هم که خانه می‌آید با گوشی بازی می‌کند. معلمش از او راضی است اما من اصلاً درس خواندن او را نمی‌بینم. سال‌های قبل این موقع، مدام درس می‌خواند. در نمازهایش هم تنبلی

می کند. راهنمایی بفرمایید چه کار کنم از خانه بیرون نرود؟ حیاط داریم اما همسایه ها اجازه بازی نمی دهند، برای همین مدام داخل کوچه بازی می کند. بچه پر انرژی و باهوشی است.

پاسخ:

مادر خوب شما دو تا اشتباه دارید.

۱- خودت می گویی بچه باهوشی است و معلمش از او راضی است. خب این دو تا شاهد، شاهد های خوبی هستند بر این که بچه شما حافظه شنوایی و تصویری اش قوی تر از حافظه های دیگرش است. یعنی درسی که می شنود را یاد می گیرد. نیاز نیست مدام برود درس بخواند. چرا فکر می کنید لزوماً باید شکل بچه های دیگر باشد؟ و یا مثل خود شما باشد؟ مهم این است که درس را یاد می گیرد و درست یاد می گیرد. برخی از بچه ها نیاز ندارند آن وقتی که سایر بچه ها برای درس خواندن می گذارند را برای درس خواندن بگذارند. بچه های ما با هم متفاوت اند. یک مقدار ما هم متفاوت هستیم. محکوم کردن بچه ها به این که تو هم باید مثل من یا بقیه باشی بزرگترین ظلم است. مثل آن پادشاه نادان می ماند که می گفت قد مردهای سرزمین من باید اندازه این تخت باشد. هر کسی بیاید که قدش بلندتر است؛ پاهایش را قطع می کنیم. اگر کوتاهتر باشد آنقدر او را می کشیم که بلند شود به همین اندازه احمقانه است که ما بگوییم بچه های ما باید عین هم باشند. خودتان می گوئید بچه شما پر انرژی است. در خانه هم این امکان فراهم نیست که بازی کند. لذا بیرون می رود. در مورد بازی دوچرخه سواری، یک وقت هایی زحمت بکشید با مادر های دیگر بچه ها یا خودتان به تنهایی وقت هایی که ساعت دوچرخه سواری پسران است یک ساعت هایی معین کنید وقتی که دوچرخه سواری می رود جایی که مناسب بازی است، ترجیحاً فضای سبز و جایی که مسیر دوچرخه سواری دارد. حالا الان که ماه رمضان است قرآن و دعا با خودتان ببرید غیر ماه رمضان چای، میوه و تنقلات ببرید. به فرزندتان بگویید: مامان جان ما هم در خانه خسته شدیم. ما هم می آییم بیرون، شما هم دوچرخه سواری بکنید هر موقع خواستید بیایید روی این زیر اندازی که انداختیم دراز بکشید، خستگی در کنید و دوباره بروید بازی کنید. در

حقیقت من نظارت غیرمستقیم می‌کنم. به او نمی‌گویم کجا می‌روی؟ با چه کسی می‌روی؟ من که نمی‌بینم کجا می‌روی، ای کاش بیرون نروی! ای خدا کاش همسایه ما اجازه می‌داد در حیاط بازی می‌کردید! این حالت نق زدن و غر زدن و سرزنش و بدبینی فقط بچه من را طاغی و یاغی می‌کند و یاد می‌گیرد. اگر بچه مؤدبی باشد، آب زیرکاه می‌شود و اگر بچه ی با جسارتی است، پرخاشگر می‌شود و توهین می‌کند که هر دو غلط است.

۲- اما در مورد بازی کردن با گوشی در خانه اشتباه از مامان‌ها و باباها است. الان یک بخش جدی -اگر نگوییم همه‌ی بخش‌های بازی بچه‌ها- بازی‌های دیجیتال است. پس حالا که شما می‌دانی این بازی جزئی از تفریحات بچه است؛ لطفاً برای این که بچه آسیب نبیند، چشمش آسیب نبیند، مغزش آسیب نبیند، ارزش‌های اخلاقی‌اش آسیب نبیند، کمی به خودت زحمت بده. یعنی من ممنوع بکنم که بچه ام از طریق گوشی همراه بازی فضاهای مجازی بکند. فقط با تبلت بزرگ یا نوت بوک یا دستگاه کامپیوتر خانه که در اختیار دارید و در خانه هست یا می‌توانید تهیه کنید، بازی کند. مهم این است که صفحه تصویر بزرگ باشد.

بازی‌های جدیدی که در بازار هست را من مادر باید پیش‌تر از بچه ام بدانم. من اگر پسر دارم، بازی‌های پسرانه، اگر دختر دارم بازی‌های دخترانه و اگر هرکدام را دارم، بازی‌های مشترکی که بین هر دو جنس است را باید بدانم. هر اندازه من مادر در فضای مجازی و بازی‌های دیجیتال علم بیشتری داشته باشم و بدانم از کجا و با چه قیمتی می‌شود دانلود کرد یا خرید کرد، من مادری هستم که حیطه تربیت بچه ام دست خودم است و گرنه بچه من فرسنگ‌ها از من جلوتر می‌رود. می‌گوید: «مامان خانوم تو چه می‌دانی؟ این بازی جدید آمده است» من باید بدانم چه بازی‌هایی بد است. چه آنلاین چه آفلاین که بچه‌ها درگیرش هستند. چه بازی‌های خوبی هست که تولید شده. الان این مرکز رسانه‌های دیجیتال کشور که هر سال داوری هم دارد و جایزه دارد، هم نرم‌افزارهای خوبی تولید می‌کند هم بازی‌های خوب و هم انیمیشن‌های خوب. این‌ها را من می‌توانم از اینجا تهیه بکنم یا از جاهایی که سواد رسانه ای کار می‌کنند تهیه بکنم.

به من مادر واجب است. تأکید می‌کنم. امروز به من مادر واجب است که بازی‌های فضای مجازی و ویژگی‌های آن‌ها را کامل بشناسم. باید از بچه ام حداقل یک قدم جلوتر باشم. شما اگر از بچه ات یک قدم عقب باشی نمی‌توانی به او بگویی به من اقتدا کن. مگر می‌شود شما امام جماعت را پشت سر خود بگذاری و بگویی که من به امام جماعت پشت سرم اقتدا کردم؟ به شمایی که از فضای مجازی دور هستی، بچه شما نمی‌تواند اقتدا کند و الگو بگیرد. خواهش می‌کنم ارتقاء سطح سواد رسانه ای خودتان را علی‌الخصوص رسانه‌های دیجیتال را خیلی زیاد کنید. این موجب می‌شود بچه شما احساس کند که «مامان آخرشه» مثلاً بگوید: مامان خیلی ناغلا هستی. این‌ها را رفیق‌های من هم نمی‌دانند. شما می‌گویید: آره قربانت بروم. من می‌دانم بیا با همدیگر بازی کنیم.

۳- همان‌طور که شما با بچه ات بیرون می‌روی ولی مداخله‌گری غلط نمی‌کنی، کنار نشستی ولی نظارت و حمایت داری که اگر دوست نامناسب، فضا و محیط نامناسبی بود بتوانی بچه ات را فاصله بدهی و حفظش بکنی، در فضای مجازی هم همین‌طور است گاهی بازی‌های مشترک می‌کنیم، گاهی نظارت بر بازی به عنوان حمایت؛ نظارت‌مان در قالب حمایت است مثل این که من خوراکی می‌برم، زیرا اندازه می‌اندازم و می‌گویم مامان خسته شدید بیایید یک چیزی هم بخورید با دوستان. نه این که بگویم تو بیایی بخوری؛ در این صورت می‌گوید: من نمی‌خورم چون همه بچه‌ها می‌گویند تو بچه ننه هستی.

سوال دوم:

من از خودم راضی نیستم. احساس می‌کنم شأن و شخصیت کافی پیش پدر و مادرم و پدر و مادر همسر و حتی خود همسر ندارم. فوق‌لیسانس دارم. ولی به خاطر بچه‌ها شغل پاره وقت پیدا نکردم و تمام وقت هم به خاطر بچه‌ها نرفتم. ولی کیفیت رابطه ام با بچه شش ساله و ۱ ساله ام زیاد خوب نیست. حس می‌کنم چون سرکار نمی‌روم، پیش آنها هم شأن و شخصیت ندارم. شاداب نیستم؛ احساس می‌کنم اگر می‌رفتم سرکار حتماً شاداب بودم. دوست داشتم فعال اجتماعی باشم اما نیستم. احساس بی‌حاصلی خیلی اذیتم

میکند. اکثراً حوصله دخترم را هم ندارم و گاهی بد رفتاری هم می‌کنم. این قضیه وقتی بیشتر می‌شود که همسرم هم سر هر چیزی به من می‌گوید بی‌عرضه، هرچند بعداً یادش می‌رود. ولی من واقعاً بی‌عرضه نیستم. سی سالم است. ولی هنوز نمی‌دانم هدفم از زندگی چیست؟ هنوز روی ریل زندگی نیفتاده‌ام. همین هم باعث می‌شود گاهی زودرنج شوم و به رفتار اطرافیانم زیاد فکر کنم و خودم را اذیت کنم. اما اطرافیان خیلی عادی به زندگیشان ادامه می‌دهند. مادر خوب و شادی برای بچه‌ام نیستم. احساس می‌کنم یک افسردگی نهفته دارم که هر از گاهی به سراغم می‌آید. همان بداخلاقی‌ها و عدم صمیمیت‌های من و مادرم، با دخترم تکرار شده است. خواهش می‌کنم راهنمایی‌ام کنید.

پاسخ: شما در حقیقت به ۳ علت اشاره کردید. مهم‌ترین‌اش همانی بود که در آخر اشاره کردید. آن هم اینکه رفتارهایی را که در دوره کودکی و نوجوانی از مادرت دیده‌ای، همانها را بازآفرینی می‌کنی. یعنی یک جاهایی ضمیر ناخودآگاه تو دارد بر تو حکومت می‌کند. مادر شما در قبال بعضی از رفتارها و بعضی گفتارهای شما، با شما رفتار پرخاشگرانه یا جدی داشته است. یا اگر یک رفتار حمایتگرانه افراطی داشته است، شما هم دارید همان کار را انجام می‌دهید. حالا در قصه عدم صمیمیت و بد اخلاقی و حالتی شبیه افسردگی، این‌ها همان حالت‌های منفی است که یادگیری شونده است و شما تا آن قصه «تطهیر روح از کودک آلوده» را- که گفتیم بنویسید و در یک شیشه گلاب و آب بگذارید و بعد تبدیل به عریضه امام زمان کنید- دو سه بار انجام ندهید و این چرک و خون را کامل تخلیه نکنید، بخش عمده‌ای از این رفتارها از بین نروند.

اما دومین مطلب، این بود که مشکل شما به واسطه این پدید آمده است که در مورد خودت فکر می‌کنی که نا کارآمدی. یعنی فعال نبودن بیرون از خانه برای شما یک حس حسرت عمیق به همراه آورده که احساس ناتوانی می‌کنی و این ناتوانی این قدر در زندگی‌ات آشکار است که همسرت هم که هم سرت باید باشد،

این را افشا می‌کند. یعنی به تو می‌گوید که مثلاً تو انگار عرضه نداشتی. یعنی انگار توان نداری که آن ارزش‌های افزوده‌ای که داری را آشکار کنی.

اما سومین دلیلی که سربه‌مهر در صحبت‌هایتان بیان شد این است که شما به عنوان یک فرد درحقیقت دنبال شأن و شخصیت هستید. این که احساس می‌کنم شأن و شخصیت‌م پیش دیگران، پیش خودم پایین است. شما می‌گویید این شأن و شخصیتی که شما دارید، بخشی از آن توهمی است. اگر من فکر می‌کنم خودم را وقف بچه‌ها کنم یا با بچه‌ام تا وقتی که مدرسه نرفته، بازی کنم و به او دانایی و توانایی بیاموزم این یعنی دیوانگی و بی‌عقلی. می‌گویید من فوق لیسانس هستم؛ آخر چرا باید علاف این الف بچه باشم؟ اصلاً چرا من باید وقتم را برای اینها صرف کنم؟ این حالت در حقیقت یک شأن کاذب اجتماعی علمی است.

همه خانم‌هایی که معلم‌اند، استاد دانشگاه‌اند، دکتر و مهندس هستند، در موقعیت‌های مختلف شغلی برای خودشان کسی هستند؛ گفتم اگر نگاه کنید اینها ۲ تیپ ضد هم را دارند. اکثریت قریب به اتفاق، «اکثرهم لایعقلون» هستند. تامل و تفکر و تعقل نخواهند داشت. فکر می‌کنند چون یک خانم دکتر خوب هستند، چون یک مهندس خوب هستند، چون یک کسی هستند که توانایی‌های مدرکی و علمی خوب دارند، پس مدرک درک دارد. من درکم این است که پول می‌دهم بقیه برای بچه‌ام مادری کنند، مدرسه، معلم خصوصی، خریدن لباس‌های لاکچری، انواع تفریحات آنچنانی، مسافرت و هرچیزی که می‌تواند حال دل بچه‌ام را خوب کند می‌خرم تا صدای او را خفه کند. سر من جیغ جیغ نکند که تو ول کردی و رفتی که آخر سر هم قطعاً از من خواهند پرسید. اما اصل قضیه این است که معتقدی آدم به بچه که این قدر نمی‌پردازد. ولش کن! اما واقعیت این است که اگر خدا می‌خواست همه بچه‌های کوچک را در یک مهد کودک نمی‌گذاشت و نمی‌گفت بگذارید همه بچه‌هایشان را آنجا بگذارند؟

به قول یکی از این عزیزان، وقتی که کوچک بود، کلمات را جابجا میگفت... شما می‌دانید بچه‌ها معمولاً دیکشنری خاص خودشان را دارند. گاهی اوقات این کلماتی را که بچه‌ها به اشتباه بیان می‌کنند، تا

زمانی که بزرگ شوند و حتی تا سال ها جزء دیکشنری و کتاب لغت خانواده می شود. ایشان در کودکی خودش به خاک انداز می گفت خاکستان و به کودکستان می گفت کودک انداز! این کلمه به نظر من اصطلاح درستی است برای آن واقعیت های خارجی که ما گرفتارش هستیم. کودک انداز یعنی کودک را پرت می کنیم آن تو و بعد نفسی به راحتی کشیده و می گوییم: «از دستش راحت شدیم.» این کودک اندازهایی که ما داریم به ما می گویند من برای چه باید وقتم را با این بچه ها تلف کنم؟ حتی وقتی کنار بچه ها هستم، هم من و هم کودکم احساس لذت و امنیت نداریم. چاره اش این است که من فعال شوم؟ نه! فعال شدن یا شاغل بودن، اولویت نیست. اولویت این است که یک بار خودت را بازسازی کنی. یک بار خودت را فلش کنی. کاش می شد ما انسانها خودمان را مثل گوشیهای همراهمان که فلش می کنیم، فلش کنیم. یعنی آن عملیات را روی خودمان انجام دهیم. البته ما در ماه رمضان یک جورهایی داریم خودمان را بروزرسانی می کنیم. به نوعی داریم خودمان را رفرش می کنیم، تر و تازه می کنیم. این اصطلاحات انگلیسی را که به کار می برم چون جزء اصطلاحات متعارف بحث های علمی ما هست - نه به عنوان ترویج این کلمات - به عنوان اینکه این اصطلاحات را شما می شناسید، من این کلمات انگلیسی را که استفاده می کنم و بلافاصله فارسی اش را هم می گویم که شما با هر دو کلید واژه ای که می شناسید، تعاملتان بیشتر شود.

حالا در قاعده تر و تازه شدن یک مادر، به روز شدن یک مادر، این که من پناه ببرم به یک شغلی و به یک کاری و بعد بگویم که حقوقش کم است، جایش خوب نیست، صورت مسئله ام احیاناً عوض می شود. حواسم نیست که من اصلاً برای چه این کار را انتخاب کرده بودم؟ برای این انتخاب کردم که «مامان» بهتری شوم. بعد می بینم همان اندازه ای که قبلاً «مامان» بودم هم الان «مامان» نیستم. پس توجه به این نکته، یک جور چوب حراج زدن به خود است و اصلاح روش های خود است، بعدش هیچ اشکالی ندارد. نه تنها اشکالی ندارد بلکه کاملاً پذیرفته شده و عالی است که یک خانمی که خانه دار است و توانمندی هایی را داراست، گاهی توانمندی هایش علمی است، گاهی فنی و مهارتی و هنری است، توانمندی هایش را اولاً گسترش

دهد و ثانیاً از توانمندی هایش بهره ببرد و بواسطه آن بهره برساند. هر اندازه این دو مورد تأمین شود، ما احساس مفید بودن را بیشتر خواهیم داشت.

هر اندازه دلمان می خواهد که نوع رفتارمان، نوع برخورد و تعاملمان به گونه ای باشد که اهل بیت طاهرین (سلام الله اجمعین) از ما راضی باشند و ما در این روش به شیوه ای عمل کنیم که بچه های مفیدی تربیت کرده باشیم - بچه هایی که هم برای خودشان ارزشمند باشند، کرامت نفس و عزت نفس داشته باشند و هم اینکه در عرصه جامعه و تاریخ بتوانند انسان های موثری باشند - لازمه اش این است که ما تکلیفمان با خودمان روشن شود. هر اندازه ما در این زمینه روی خودمان کار کنیم و به خودشناسی و خودسازی برسیم، هویت زنانه یا هویت مادرانه فروریخته خودمان را بیشتر می توانیم ترمیم کنیم.

سوال سوم:

دخترم ۱۲ سال و نیمه است. ۲ سال است که به بلوغ رسیده است. خواهرش ۷ ساله است و به او حسودی می کند. ولی با برادر ۵ ساله اش با مهربانی رفتار می کند و در نمازش کاهل نماز است. ممکن است مرا راهنمایی کنید؟

پاسخ: کاهل نمازی در سن بلوغ امر طبیعی است. اما غلط است. چاره این کار رفاقت، رفاقت و رفاقت است. تمام قواعدی که در رفاقت والدین با فرزندان گفته بودیم را رعایت کنید. اما در مورد حسادت هم درمانی را عرض کرده بودیم. وقتی دختر بزرگ به دختر کوچکتر حسادت می کند، باید توجه کنیم که ما موقعی توجه های کوچک ساده ای می کنیم که از نظر ما پیشاپا افتاده است، فکر می کنیم برای دختر بزرگتر کارهای بیشتری کرده ایم اما دختر بزرگتر حس می کند چون دختر دوم کوچکتر است، حرف گوش کمتر است، معصومیتش بیشتر است، جذابتر است پس او عزیزتر است و لذا به او حسادت می کند. راه چاره اش این است که دختر بزرگتر را بیشتر تحویل بگیرید و نوازشهای رفتار و گفتار و نگاهتان را بیشتر کنید. این رفتار

چنان در دختر شما اثر گذار خواهد بود که نمازش را خوب خواهد خواند، حسادتش کم می‌شود و در نهایت، فوق العاده خواهد شد. تلنگر زدن برای خواندن نماز از اوجب واجبات است. اولاً، شرایط خانه و امکانات برای نماز مهیا باشد، وقت سفره انداختن نباشد، تلویزیون خاموش باشد و چیزهایی از این دست. در تعامل با دوستانش با کسانی رابطه داشته باشد که اهل نماز باشند. مادر باید به عنوان کسی که مستقیماً مسئولیت نماز فرزندش را به عهده دارد، دلشوره ی شیرین «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» او را سوق دهد به این سمت که وقتی اذان ظهر شده و دخترش تخمه می‌شکند، یا مشغول کاری است یا دراز کشیده است، نزد او برود، نوازشش کند، پیشانیش را ببوسد، در چشمانش نگاه کند و بگویم: «قربون تو بشم نمازت خانم خوشگلم! هرکاری انجام بدهی بدون نمازت فکر نکنم اثر و ویتامین داشته باشه» گفته و نگفته می‌روم سراغ نماز خودم. وقتی مادر به نماز ایستاده است با این دلشوره شیرین دعا می‌کند برای دخترش، آیه ۴۰ سوره ابراهیم را مکرر در قنوت و سجود و غیر آن قرائت می‌کند. مادر این فرصت را به دخترش می‌دهد که به این باور حقیقی برسد که این اوست که در قبال نمازش مسئول است نه مادرش! که اگر نماز میخواند به مادرش نگوید: «مامان خانم! من نمازم را خواندم ها!!» خب خواندی که خواندی برای خودت خواندی. این برای این است که این حالت تضاد رخ ندهد.

سوال چهارم:

دخترم ۴ ساله است. تک فرزند است. خیلی دستور می‌دهد. برای همه چیز تعیین تکلیف می‌کند. من تمام تلاشم را می‌کنم که آفات تک فرزندی دامنگیرش نشود ولی متوجه شده ام که وقتی کار بدی می‌کند همسرم جلوی من وانمود می‌کند من الان با بچه جدی برخورد می‌کنم و مرا تشویق به این کار می‌کند و بعد بچه را می‌برد گوشه‌های یک چیزهایی به او می‌گوید. وقتی از او میپرسم می‌گوید جدی برخورد کردم. در صورتیکه واقعیت ندارد این را از آثار لبخند و شادیشان می‌فهمم. متوجه شده ام که قصد دارد چهره ی مرا نزد بچه مخدوش کند و همه تقصیرها را گردن من اندازد و بچه را تهدید می‌کند که مامانت تو را دعوا می‌کندها! چه کار کنم؟ تمام انرژیام برای

بچه داری به خاطر رفتارهای عجیب همسرم گرفته می‌شود. من بابت مسائل دیگر شوهرم مشورت می‌خواهم. مواردی را که گفتید همه را انجام می‌دهم. ولی برای بچه دار شدن نمیتوانم کاری کنم.

پاسخ: عزیزم برایش هوو بیاورید. مقداری شاید مادر بزرگها و پدر بزرگها لوسش کرده باشند. یا شاید خود شما و همسرتان او را لوس کرده باشید. معمولاً بچه های تک فرزند خود خواه تر بار می‌آیند و این نشانه‌هایش است. اینکه همسر شما چیزهایی که می‌گویید را انجام می‌دهد و بیش از خیال و وهم و سوء برداشت شما عمل می‌کند معنی اش این است که همسر شما عمیقاً نیاز دارد که به اینکه «خود شیرین» باشد. او دوست دارد خودش «عزیز» باشد. مامان به طور طبیعی عزیز است. این امر به نظر او چیز عجیب و دردناکی است. لذا میخواهد این عزیز بودن بشکند و خودش عزیز شود. شاید علتش بر می‌گردد به دوران کودکی و نوجوانیاش. بعضی‌ها، آنقدر حسرت به دل هستند که دوست دارند خودشان خوب باشند و دیگران بد! اینها یک فاجعه‌ی عاطفی عمیق در درونشان دارند. با این وصف، لازم است در رابطه با این موضوع کمی تحقیق و کنکاش کنید و علت را بیابید. در عین حال تاکید می‌کنم به تلاوت حداقل یک بار سوره «مزل» در طول شبانه روز یا قبل از حریم خلوت یا قبل از حضور همسر در منزل. اگر شرایط حاد هست خواندن ۳ بار سوره مزل و دمیدن به غذایی که می‌خورید و قرار است همسر هم از آن بخورد. این روش به اذن الهی می‌تواند شادی و نشاط را برگرداند و آن سردی از بین برود تا همسر شما از این «تله انفجاری شخصیت کودک درونش» نجات پیدا کند. در عین حال، خودتان هم یک بازنگری شخصیتی در خودتان داشته باشید. به عبارت دیگر، رفتار شما هم نباید آنقدر تنش زا باشد که بچه حس کند که چقدر بابا خوب است و مامان بد. به نظر من شما یک چیزهایی را آسان بگیرید و اگر قرار شد جاهایی را سخت بگیرید یک توضیح کوتاه بدهید که چرا نباید این کار انجام شود. یک جایگزین خوب به جای آن بگذارید. ضمن اینکه همسر شما همیشه خانه نیست. وقت مشترک خودتان را با بچه و آموزش های غیر مستقیم با او زیاد کنید. این موجب می‌شود توانایی‌هایش برای تربیت بچه، وانگیزه‌ها برای حل مساله بیشتر شود.

سوال پنجم:

سه فرزند دارم. دختر ۸ ساله، پسر ۱۶ ساله و دختر ۳ ساله که با هم تعامل درستی ندارند. از پارسال برای نوشتن مشق خیلی اذیت می کند. می گوید از مشق بدم می آید چرا بقیه مشق ندارند؟

پاسخ: طبیعی است. او همیشه همبازی داشته و با دختر ۳ ساله بازی می کرد است. بدون تجربه مدرسه و کلاس درس باید مقدار زیادی مشق بنویسد. به بچه تان حق بدهید. الان خیلی از مامان هایی که بچه هایشان کلاس اول و دوم هستند، به شکل حاد با این موضوع مواجه هستند. چون بچه از روی طبیعت کودکیاش دلش میخواهد بازیگوشی کند. ولی در عین حال، باید مقدار زیادی درس بخواند و مقدار زیادی کار کند. این خیلی دردناک و سخت است. درست مثل این است که شما ببینید همه در حال تفریح و بازی هستند ولی شما مجبورید مسئولیتهای سنگینی را انجام دهید. دلخور و آزرده می شوید. یک جاهایی عصبانی می شوید و حتی خشمتان را تخلیه می کنید. بنابراین تفریح و بازیهای دونفرهتان را با این دختر بیشتر کنید. هراندازه بازی های دونفرهتان را بیشتر کنید، حال دل دخترتان بهتر می شود. در عین حال، می توانید برای آن دختر کوچکتر شبیهسازی کنید. یعنی مثلاً دفترچه نقاشی جلوی او بگذارید و به او تکلیفهای کودکانه بدهید. مثل نقاشی کردن حروف و اعداد و پر کردن کتابچه هایی که اعداد و الفبا را یاد می دهند. به او بگویید تو هم بیا مشقهات را بنویس. در حقیقت این ماجرا را تبدیل به یک بازی کنید. بگویید: تو اگر نمیتوانی مثل خواهر کوچکترت بازی کنی اما او می تواند مثل تو مشق بنویسد و در قالب خنده و بازی و شوخی به بچه هایتان اعلام کنید. خوب دقت کنید که هم اکنون فرزند شما، هوش عاطفی اش دچار مشکل شده است. استدلالی که شما می کنید لزوماً به او کمک نمی کند. مشق نوشتن از قدیم یک قصه ی ناگوار محسوب می شده است. پس توجه داشته باشید که زمان بازی متفاوت و دو نفره و شبیه سازی با دختر کوچکتر بیشتر شود.

سوال ششم:

دخترم ۵ ساله است. فرزند دوم هست. به خاطر متولد شدن برادر کوچکش مجبور شدم در یکسال و نیمگی او را از شیر بگیرم. در مدت ۴ سال، دائم دوست داشته بازوهای مرا لمس کند. حتی وقتی که خواب است با پایش بدن مرا لمس می کند و من به شدت از رفتارش عصبی میشوم. البته سعی کردم او را درآغوش بگیرم و با او محبتم را بیشتر کرده و بیشتر با او بازی کنم. اما نتیجه ی چندانی حاصل نشده است. راه درمانش چیست؟

پاسخ: من نمی دانم برادر کوچکش چند ساله است؟ احتمالاً ۳ سال و نیم یا ۴ ساله است. درحقیقت

این مسأله را اضافه کنید به اینکه وقتی یکسال و نیمه بوده - که نمیدانم دوره بارداری شما بوده یا بعد از آن چون معمولاً در بارداری دیگر بچه ها شیر دریافت نمی کنند- ۹ ماه بارداری بعد یک سال تولد بچه اتفاق افتاده است. در آن دوره بخاطر بارداری احیاناً نمی دانستید چگونه با این بچه رفتار کنید که نیازهای لمسی و نوازشی او تامین شود. چون در سال دوم شیرخوارگی، بچه ها عملاً خیلی جدی وابسته نیستند و غذاخور شده اند و بیش از هر چیزی نیاز به امنیت عاطفی و لمس مادر دارند. اینکه صدای قلب مادر را بشنوند، گرمای بدن مادر را حس کنند و آن امنیت عاطفی سرمایه ای برایشان می شود که جلوی اضطراب و استرس آنها را می گیرد. وقتی بچه ی دوم شما به دنیا آمده بوده شما بلد نبودید چگونه قصه «پروانه ی مامان باش» را برای او اجرا کنی. یا به او بگویی تو چقدر خوب بودی که خدا برایت این برادر را از بهشت فرستاده است، یا بگویی: «می خواهی اصلاً به او شیر ندهم؟!»

با این وصف، چه اتفاقی برای بچه ی شما افتاده است؟ او حسرت دائمی دارد که لمس شود. این احساس نیازی که الان دارد همه اش نیاز ضروری او نیست. شاید ۱۰ درصد نیاز اکنونش باشد. ۹۰ درصد آن متعلق به دوران کودکی و زیر دو سالگی اوست. آن موقع، عمیقاً نیاز داشت به لمس شدن. اصطلاحاً می گوئیم رفتار او جبرانی است. اینکه می خواهد گذشته اش را جبران کند ولی چون زمانش گذشته است، این نیاز پر نمی شود. مثل سبیدی است که با آن آب بیاورند. در این مسأله، چیزی که می تواند کمک کند و

مشکل روحی و عاطفی کودکان را به اذن الله برطرف کند، بازی های ایمن لمسی است. با این بازیها بچه‌ی شما ضمن احساس امنیت و سلامت، بدون اینکه دچار نابهنجاری های ضد اخلاقی یا توجهات غلط به فیزیک جسمانی مامان یا خودش یا دیگران شود، در یک ارتباط عاطفی عمیق قرار می گیرد. اگر دقت کنید، در بازی های سنتی دوره‌ی کودکی، یک بخشی از بازی ها کاملاً حرکتی بود. مثل «گرگم به هوا»، «وسطی»، «هفت سنگ»، «قایم موشک»، «نون بیار کباب ببر»، «جمجمک برگ خزون»، «گل یا پوچ» بازی هایی بودند که لمس داشتند. یعنی قرار است دستهایمان لمس شود و به هم بخورد. ولی نه تماسی که آسیب رسان باشد. یا بازی «هوپ هوپ» اینها جزء بازی های خیلی خوب است. من خواهش می کنم کتاب «بازی بازوی تربیت» از آقای عباسی ولدی را مطالعه کنید. ایشان به لطف خدا در بحث خانواده و بحث های توحیدی، توفیقات زیادی نصیبشان شده است. همه ی کتابهایشان را کتاب های با ارزشی می بینم و دوست دارم شما خوبان هم از این کتاب ها استفاده کنید. من به نوبه ی خودم هم دعاگوی ایشان هستم و هم مطمئنم بخشی از گره های سبک تربیتی ما به واسطه ی اخلاص و تجربه های عملی ایشان باز گردد؛ و مانند همیشه هر جا به نقطه‌ی کور رسیدید بیش از همیشه سوره لقمان را به آب یا شیرینی تلاوت کنیم و بدمیم و بدهیم به فرزندان تا به عنوان خوراکی بخورند و از خدا بخواهیم اعجاز نور «یا بُنَّیَّ یا بُنَّیَّ» های لقمان حکیم را در قلب آنها شفا کند و کلام ما را برای آنها دلنشین کند.